

میرزا آقا عسگری. مانی

## جمهوری ایرانی

جمهوری ایرانی یعنی:  
سیمرغ، بال‌های مهر بگشاید بر ایران،  
براین سپیدموی نوزادی که حتا «پدر»  
وی را به بیابان افکنده است!

سیمرغ مادر، نوشابه‌ی فرزانیگی به او بنوشاند.  
البرزکوه، پرورشگاه وی باشد،  
این ملت جوان سپیدموی، فراز آید،  
در پیکر، در خرد،  
در دادگری و دلیری،  
در میهن‌دوستی و مهرورزی.

جمهوری ایرانی یعنی:  
ایرانیان،  
در آزادی بدرخشند،  
در دانش؛ بال بگشایند.  
آسوده بخسپند،  
شادمان برخیزند،  
آنگاه، زناش؛ دوباره بر نیمروز بتابند  
رودابه با زال هم‌نوا شود  
در تن؛ در روان.  
مادران؛ رستم زایند،  
نه زانوسایانی در برابر بی‌خردان،  
و دلیری رستم؛ ایرانگیر شود:

«چو خشم آورم شاه کاوس کیست؟  
مرا زور و فیروزی از داور است  
نه از پادشاه و نه از لشگر است.  
که آزاد زادم، نه من بنده‌ام  
یکی بنده‌ی آفریننده‌ام.  
سوی تخت شاهی نکردم نگاه  
نگه داشتم رسم و آئین و راه.  
اگر من پذیرفتی تاج و تخت

نبودی تورا این بزرگی و بخت.  
چه کاوس پیشم، چه یک مشت خاک  
چرا دارم از خشم او ترس و باک؟!»

ایران دوستی، ایرانزمین را بپوشاند.

آنگاه مادران؛ بابک زابند،  
نه زانو زدهگان در برابر سنگ سیاه،  
گردآفرید زابند،  
نه دست به سینهگان در برابر بیابانگردان .  
دلیری گردآفرید، ایرانگیر شود:

«زنی بُد به کردار گردی سوار  
همیشه به جنگ اندرون نامدار.  
کجا نام او بود گردآفرید  
که چون او به جنگ اندرون کس ندید.  
نهان کرد گیسو به زیر زره  
بزد بر سر ترگِ رومی گره.  
فرود آمد از دژ به کردار شیر  
کمر بر میان، بادپایی به زیر.  
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد  
چو رعد خروشان؛ یکی ویله کرد.»

و جمهوری ایرانی یعنی:  
آن مردم کهنسال سپیدموی  
از نو؛ زاده آیند  
نیرومند و خردمند،  
تا آزادی را چون باران بر بیابان افشانند  
تا آسمان را زیر پای خود بگسترند  
تا بیدادگری را در بیدادگر بخموشانند  
تا دادگری را در دستان خود بپرورنند.  
خدا دوباره در پیکر آدمی، جای گیرد،  
و مردم؛ پادشاه خود باشند.

در مردمشاهی:  
از چشمه‌ی البرزکوه، آرش بنوشد؛  
نه نوادگان سعدابن ابی وقاس.  
بر میهن سام، مردم ایران بخرامند؛  
نه نوادگان یزیدابن مهلب.

زیر بال‌های سیمرغ،  
ایرانیان بیاسایند نه نوادگان بنی قریش.  
و سرنوشت ایران را،  
ایرانیان بنگارند نه انیران.

جمهوری ایرانی یعنی:  
مردم آریابوم، پوشاک نوروzy پوشند،  
نه جامه‌ی عاشورا.  
جامه‌ی شادی بر تن کنند،  
نه کفن تاسو عا.  
در کوی و برزن، پای شادی بکوبند،  
نه سینه‌زنی و قمه‌زنی.  
پیمان‌ه از شراب پرکنند،  
نه از شربت شهادت.  
شاهین‌وار در جهان به پرواز درآیند،  
نه چون گدایان سامره.  
و گردآفریده‌های میهن خود باشند،  
نه زینبِ عربی.  
و سیاوش‌های ایرانزمین باشند،  
نه زین‌العابدین بیمار.  
و پیشروان خویش باشند،  
نه پیروان دستاربندان.  
و بر رخس خویش بدرخشند  
سُمال دولدول بیگانگان نباشند.

و چنین است جمهوری ایرانی  
که با پیکری رخشان، خردی رخشانتر  
با شکوه و نیرومند  
از البرزکوه فرودمی‌آید  
با گام‌های استوارش!